

«محمد(ص) مبعوث»

تنها محمد(ص) بود که در مقام صلح با آسمان بود و فقط خاندان شریف او بودند که در مقابل دست یازی آزمندان به حریم بیت اطهر بی تفاوت نمی توانستند بنشینند. محمد(ص) سالها بود که در درون خود شاهد پیکاری بی امان بود. او سالها بود که کشتی امان فکر بکر خود را در پیش چشم استاد ازل ساخته بود. کشتی در روی دریای بی کران اندیشه‌ی او شناور بود. سگاندار کشتی همه‌ی انبیا، محمد(ص)، غروب روزی که کشف امانش، کوه حرا، بار کشتی اش بود، از دور در افق اعلیٰ مناری^۱ را

۱- آتش روشن شده، آتش شعله‌ور شده، موضع نور، محل نور.

دید. کشتی خود را به سوی آن نور راند. فرشته‌ای را دید که خود را فرشته‌ی وحی می‌خواند. رعشه و لذتی مُکِیف از رؤیت او به جانش نشست. لحظه‌ی باشکوهی بود. فرشته که در افق اعلی قرار داشت، از او خواست که بخواند. او که خواندن بلد نبود، نمی‌دانست چه چیز را و چطور بخواند. فرشته، از او خواست که به نام پروردگارش بخواند. از معجزه‌ی اسم پروردگارش، تخته سبق هستی، برای او خوانا شد. عطش سیری‌ناپذیری برای خواندن در او ایجاد شد. او خواند و تمامی صحاری مجهولات را درنوردید. او "کتاب" را و "لوح مکنون" را خواند. خواند و از مرز همه‌ی شدن‌های ممکن گذشت. او

عرش را خواند و فرش را خواند. او خواند و خواند و خواند و خواند و به جایی رسید که دید خودش را می خواند. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ...»^۱ او وقتی که می خواند فرش را دید که با عرش یکی شد. افلاک به سماع درآمده بودند و ملائک بین طباق آسمانها او را می سرودند. او همه ی آنهايي را که می خواند، در رَحِمِ حرا زیسته بود. آسمان، شکوه شدنِ انسان کامل را جشن گرفته بود. محمد(ص)، در لحظه ی تولّد از بطن حرا، ملک و ملکوت را زیر نگیں

۱- «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»: بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

داشت. او با "إِقْرَأْ" محمدی خود، قامت رسای شدن
انسان را دید که سر بر افلاک می‌سود.

محمد(ص) فرشی عرش آشیان، لحظه‌ای به خود
فرورفت. سگوی پرتاب این اوج‌گیری عظیم را، او
باید از درون خود می‌جُست و به خودش پناه
می‌برد. او از خود سؤال کرد که آیا او تخته سبق
آسمان بود یا آسمان تخته سبق او شده بود؟

او وقتی می‌خواند، پرده‌های اسرار، دریده
می‌شدند و معراج لحظه‌ای او که کاهنده نبود، ادامه
داشت.

او خالق ملک و ملکوت را دید که به ربّ
 (پروردگاری) و مَلِک (پادشاهی) و اله (خدایی) ناس
 بودن خود می‌نازید و لفظ «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
 الْخَالِقِينَ»^۱ بر زبانش جاری بود. او امضای نقاش
 ازل را در پای تابلویی که از او کشیده بود دید.
 محمد(ص) اما وقتی که شنید که از شرّ ناس اغواگر،
 باید به دامن کبریایی او پناه ببرند، پر پروازش
 شکست و دیگر نای اوج‌گیری نداشت؛ درست در
 آن لحظه، صدای "ربّ العرش العظیم" را شنید که با
 دلجویی به او می‌گوید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»؟^۲ ما
 به این دلیل تو را شرح صدر کردیم تا در مقابل این

۱- سوره مؤمنون آیه ۱۴.

۲- سوره شرح، آیه ۱.